

# چهار چوب نظری و مطالعاتی پایان جنگ‌ها

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۹/۲۰

تاریخ تأیید: ۱۳۹۱/۱۰/۱۷

نویسنده: دکتر محمود یزدان‌فام<sup>۱</sup>

## چکیده

جنگ و منازعه هم‌زاد بشر است و تاریخی به درازای تاریخ جوامع انسانی دارد. اما هیچ‌کدام از جنگ‌ها بی‌پایان نیستند. آنها روزی شروع شده و روزی دیگر به پایان می‌رسند. جنگ‌ها چگونه پایان می‌گیرند و چگونه می‌توان پایان آنها را در قالب چهارچوبی منسجم مطالعه کرد؟ سوال اصلی مقاله است. پایان جنگ ضمن این که متأثر از نوع جنگ است، اقدامی است اجتماعی که با تصمیم دولت‌مردان بروز می‌یابد. اما تصمیم دولت‌مردان بر اساس یک سلسله محاسبات و با توجه به روندها و چشم‌انداز جنگ، مولفه‌های موثر در شکست و پیروزی، عوامل مادی و معنایی، محیط عملیاتی و روانی، ابعاد نظامی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی فرهنگی جنگ در سطوح فردی، دولتی و بین‌المللی صورت می‌گیرد. سازگاری اهداف، بن‌بست نظامی در جنگ و عدم اطمینان به پیروزی، کاهش اراده معطوف به تأمین هدف از طریق سازوکارهای نظامی، رشد گفتمان ضدجنگ در جامعه، بدتر شدن وضعیت اقتصادی، تضعیف جایگاه بین‌المللی، شکل‌گیری موازنه ناهمگون میان طرف‌های منازعه، تغییر زمین بازی و طرح شدن جایگزین‌های قابل قبول مولفه‌هایی هستند که می‌توانند پایان جنگ را رقم بزنند.

**کلید واژه‌ها:** پایان جنگ، ابعاد جنگ، سطوح تحلیل، راهبرد نظامی، جنگ

ایران و عراق

---

۱. دکتری روابط بین‌الملل از دانشگاه تهران و هیات علمی پژوهشکده مطالعات راهبردی  
Email: yzdanfam@gmail.com

جنگ و منازعه عمری برابر با عمر جوامع بشری دارد. در مطالعه تاریخ جوامع انسانی برخی اصل را نه بر صلح بلکه بر جنگ می‌دانند و بر این باورند که تنها هشت درصد تاریخ بشر در صلح بوده است، بقیه ایام جنگ جریان داشت (Burger, 2005). مطالعه و شناخت جنگ مهم‌ترین دغدغه رشته علوم سیاسی است و رشته روابط بین‌الملل به منظور مطالعه جنگ و جلوگیری از وقوع آن به وجود آمد؛ اما تا کنون نه تنها جنگ پایان نیافته است، بلکه شناخت انسان از آن بسیار محدود و ناقص است. فهم جنگ نیازمند مطالعات نظری و تجربی متعدد و گسترده است. پرسش اساسی این است که جنگ‌ها و به ویژه پایان جنگ‌ها را چگونه می‌توان مطالعه کرد؟ اگر چه همه جنگ‌ها یکسان نیستند و به سبکی واحد پایان نمی‌گیرند، اما الگوهای رفتاری نسبتاً مشابهی می‌توان برای پایان جنگ‌ها یافت و آنها را با هم مقایسه کرد. برای پاسخ به پرسش فوق ضمن اشاره به انواع جنگ‌ها، وضعیت طرف‌های منازعه با توجه به اهداف و انگیزه‌ها، هزینه‌ها و دستاوردها بررسی می‌شود. این وضعیت می‌تواند در ابعاد گوناگون نظامی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و در سطوح ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی ارزیابی شود. تصمیم‌گیرندگان جنگ بر پایه تجربیات گذشته، وضعیت فعلی و چشم‌اندازی که تصور می‌کنند، تصمیم می‌گیرند. سازوکارهای ارائه شده برای پایان دادن به جنگ و مناسبات طرف‌های جنگ با یکدیگر و کنش‌گر ثالث نقش مهمی در تسهیل پایان جنگ دارند. با وجود این، نوع جنگ‌ها در پایان یافتن آنها موثر هستند. پایان جنگ‌ها به شیوه‌ها و الگوهای متفاوتی پایان می‌گیرند. قبل از ورود به بحث اصلی به اختصار به انواع جنگ‌ها و نحوه پایان آنها اشاره می‌شود.

## ۱. انواع جنگ‌ها و پایان آنها

نوع جنگ‌ها در پایان گرفتن آنها تأثیر دارد. جنگ‌ها بر اساس معیارهای متفاوتی تقسیم‌بندی می‌شوند. میزان گستردگی جنگ، سلاح‌های بکار رفته، تعداد طرف‌های منازعه، ماهیت طرف‌های جنگ، اهداف و انگیزه‌های آنها از جمله این معیارها است



(Sarkees, 2011: 10). بر اساس این معیارها پژوهش‌گران جنگ‌ها را به جنگ‌های محلی، منطقه‌ای و جهانی؛ متعارف و غیرمتعارف؛ محدود و بین‌المللی؛ داخلی، چریکی، بین‌دولتی، سایبری و تروریستی؛ مدرن و سنتی و ... قابل تقسیم می‌دانند. اما موضوع مهمی که در این جا مطرح است، چگونگی پایان گرفتن این جنگ‌ها است. جنگ‌های داخلی، محدود، ضداستعماری، ایدئولوژیک و چریکی بسیار طولانی‌تر از سایر جنگ‌ها هستند. با توجه به نحوه پایان جنگ‌ها سه نوع جنگ تمایز بیشتری با هم دارند: جنگ هسته‌ای، جنگ متعارف و جنگ تروریستی

سلاح هسته‌ای به دلیل ویرانی گسترده‌ای که بار می‌آورد، تنها یک بار در میدان جنگ مورد استفاده قرار گرفته است. از این نظر تجربه جنگ هسته‌ای، محدود به حمله هسته‌ای آمریکا به ژاپن است. اما در نیم قرن گذشته این سلاح گسترش یافته و دنیا شاهد تهدید به استفاده از این سلاح بوده است. همه آنها نشان دهنده یک نکته است: جنگ هسته‌ای چنان پرهزینه و برای همه ویران‌گر است که کم‌تر سیاست‌مداری حاضر به استفاده از این سلاح است، اما استفاده از آن به نوعی پایان جنگ نیز به شمار می‌آید. اگر یکی از دو طرف جنگ صاحب این سلاح باشد، جنگ با تسلیم طرف نادر پایان می‌یابد و اگر هر دو داشته باشند و هر دو استفاده کنند، جنگ با نابودی هر دو طرف پایان می‌یابد. جنگ هسته‌ای همانند اغلب جنگ‌ها از منطق انتخاب عقلانی محصور پیروی می‌کند و شروع و پایان آن بر اساس محاسبه هزینه و فایده صورت می‌گیرد. اما پرهزینه بودن آن موجب محاسبه دقیق‌تر آن شده و به هر بهانه‌ای نمی‌توان جنگ هسته‌ای راه انداخت و برای تسلیم دیگران از این سلاح استفاده کرد، حتی اگر آنها فاقد این سلاح باشند. به همین دلیل با گسترش سلاح هسته‌ای در جهان در دهه ۱۹۶۰ میلادی، نظریه‌پردازان به جای تأمل در مورد پایان جنگ بر جلوگیری از بروز جنگ هسته‌ای متمرکز شدند (Brown, 2008: 2-3 and Cimbala, 1987).

جنگ‌های متعارف می‌توانند به شکل‌های متعدد و متنوعی پایان گیرند. به دلیل این که این جنگ‌ها به اندازه جنگ‌های هسته‌ای ویران‌گر نیستند، محاسبه هزینه و فایده آنها بسیار دشوارتر است؛ به رغم همه ویرانی‌هایی که جنگ‌های متعارف دارند، همچنان دستاورد این نوع جنگ‌ها برای برخی از طرف‌های جنگ قابل تصور است.



کنش‌گران بین‌المللی به جنگ‌های متعارف به عنوان راهبردی برای تأمین منافع ملی نگاه می‌کنند. تا زمانی که جنگ‌ها برای طرف‌های منازعه مفید باشد، توسل به آن احتمال بیشتری دارد و پایان آنها بر اساس محاسبه سود و زیان تداوم و پایان جنگ صورت می‌گیرد (Massoud, 1996: 191-6) که در صفحات بعد به صورت گسترده به آن پرداخته می‌شود.

سومین نوع جنگ‌ها که از نظر پایان دادن به جنگ وضعیت متفاوتی دارند، جنگ‌های محدود از نوع تروریستی، آزادی‌بخش و چریکی است. هر چند آنها از نظر انگیزه و هدف متفاوت هستند، اما وجه مشترک همه آنها این است که یکی از طرف‌های درگیر در این جنگ‌ها بازیگر غیردولتی است. در این جنگ‌ها آسیب‌پذیری بازیگر دولتی به دلیل برخورداری از سرزمین، جمعیت و حکومت بیشتر از گروهی است که فاقد جمعیت مشخص و سرزمین معین است. این موضوع در مورد جنگ‌های تروریستی جدید به ویژه جنگ‌های سایبری بیشتر صدق می‌کند. به همین دلیل در این نوع جنگ‌ها استراتژی بازدارندگی تأثیر اندکی بر راهبردها و اقدامات طرف مقابل دارد. همچنان که امکان مذاکره و مصالحه در این نوع جنگ‌ها بسیار کم‌تر است. دولت‌ها این نوع گروه‌ها و سازمان‌ها را به رسمیت نشناخته و آنها را در سطح دولت ملی تلقی نمی‌کنند. بنابراین برقراری ارتباط با آنها سخت‌تر و توافق به مراتب مشکل‌تر است (Mueller, 2006: 6-10).

با وجود همه تفاوت‌هایی که جنگ‌ها دارند، پژوهش‌گران و نظریه‌پردازان به دنبال یافتن چهارچوب نظری و الگوی مفهومی واحد برای مطالعه و ارزیابی پایان جنگ‌ها هستند. در زیربه اختصار ادبیات موجود در این حوزه بررسی می‌شود.

## ۲. ادبیات پایان جنگ‌ها

ادبیات پایان جنگ در قیاس با ادبیات شروع آن به مراتب ضعیف‌تر است. مطالعات و تحقیقات صورت گرفته در این زمینه بیشتر متأثر از روند تحولات در علوم سیاسی و مطالعات بین‌المللی است. در گذشته این مطالعات بیشتر هنجاری و آرمان‌گرایانه

بودند. با گسترش علم، تلاش برای درک علمی جنگ‌ها نیز افزایش یافت. تحقیقات علمی اثبات‌گرایانه در دوره بعد از جنگ جهانی دوم به شدت گسترش یافت و با طرح مباحث انتقادی در علوم اجتماعی پایان جنگ نیز به یکی از موضوعات تبدیل شد. کارول (Carroll, 1969: 367) در مورد پایان جنگ‌ها پنج دسته پرسش طرح می‌کند:

۱. پرسش‌های ناظر بر تعریف و طبقه‌بندی پایان جنگ،

۲. پرسش‌های ناظر بر ماهیت توصیفی یا کمی در باره تاریخ تجربی جنگ،

۳. پرسش‌های ناظر بر ماهیت تحلیلی در باره فرایندهای پایان جنگ،

۴. پرسش‌های ارزیابی‌کننده مربوط به نتایج جنگ و پیامدهای آن،

۵. پرسش‌های ناظر بر سیاست‌گذاری در جنگ،

کسی که اولین بار سه شیوه پایان جنگ (آتش‌بس، غلبه و پیمان صلح) را خاطر نشان کرد، فیلیپسون<sup>۱</sup> بود. او شیوه چهارمی را نیز اضافه کرد که عبارت از اعلامیه یک‌جانیه است. استون (۱۹۵۴) شیوه پنجم را اضافه کرد که عبارت از آتش‌بس موقت است. در باب حل منازعه‌های بین‌المللی که از جنگ متمایز هستند، هالستی<sup>۵</sup> شیوه را طرح می‌کند:

۱. احتراز یا عقب‌نشینی داوطلبانه،

۲. غلبه خشونت‌آمیز، تسلیم یا عقب‌نشینی اجباری ناشی از تهدید برای بکارگیری زور،  
۳. سازش،

۴. حکمیت که عبارت از ارجاع منازعه به داوری یا رسیدگی قضایی است،

۵. حل و فصل منفعلانه که عبارت از تسلیم در برابر وضعیت موجود جدید، بدون

یک توافق رسمی (مانند تجربه کره) (برچر، ۱۳۸۲: ۳۴۰).

در کل، جنگ‌ها موقتی و مقطعی هستند. هر آغازی پایانی دارد. جنگ‌ها با پیروزی و شکست یکی از طرف‌های درگیری پایان می‌گیرند. پایان یافتن آنها می‌تواند از طریق مذاکره و سازش، پیمان تسلیم، صلح بی‌جان (غلبه)<sup>۲</sup> صلح زندان‌وار (اشغال)<sup>۳</sup> و صلح معطوف به غلبه فرهنگی باشد (همان: ۳۴۱). شواهد تاریخی در خصوص

1. philipson

2. the peace of the dead

3. the peace of the prison



پایان جنگ‌ها آموزنده است. بر اساس نظریه رایت (Wright, 1970: 51-61) از ۳۱۱ مورد جنگ از سال ۱۴۸۰ تا ۱۹۷۰ کمتر از نصف (۱۳۷) آن‌ها در عرصه واقعیت، با یک قرارداد صلح و به طور رسمی پایان یافته‌اند. اگر بر اساس دوره زمانی یک سده در نظر گرفته شود، در قرن شانزدهم و هفدهم یک سوم جنگ‌ها با قرارداد صلح پایان یافته‌اند، نصف جنگ‌ها در قرن هجدهم این گونه بوده‌اند.

موضوع مهم در پایان جنگ‌ها شکست و پیروزی و تعریف آن است و این که چگونه به وجود می‌آید؟ کاسر (Coser, 1957: 197-207) بر روی نشانه‌های مشخص پایان جنگ همچون تصرف پایتخت کشور از سوی طرف دیگر منازعه، تأکید می‌کند. بارینگر سه وضعیت را در نظر می‌گیرد و می‌نویسد پایان جنگ زمانی پدید می‌آید که طرف ضعیف‌تر موازنه منفی نیروها را درک کند و احتمال تداوم آن را دریابد و همین‌طور زمانی که احتمال دخالت قدرت بزرگ در صورت تشدید جنگ در حمایت از طرف مقابل از سوی یکی از طرف‌های درگیر درک شود (برچر، ۱۳۸۲: ۳۴۱).

### ۳. چهار چوب مطالعاتی پایان جنگ

بررسی ادبیات موضوع نشان می‌دهد دیدگاه‌های مختلف را در خصوص زمان و چگونگی پایان جنگ می‌توان در هشت متغیر اهداف جنگ، موقعیت نظامی در میدان جنگ، روحیه و اراده طرف‌های درگیر، افکار عمومی، شرایط اقتصادی و جایگاه بین‌المللی آنها، چشم‌انداز و جایگزین‌های جنگ، جمع‌بندی کرد. همه این موارد باید در بعد مادی و معنایی، در سطح ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی، در حوزه‌های گوناگون نظامی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بررسی و مورد ارزیابی قرارگیرد. این موارد صرفاً به یکی از طرف‌های جنگ نمی‌پردازد. برخلاف آغاز جنگ که یک طرف می‌تواند آن را شروع کند، پایان جنگ به اراده دو طرف بستگی دارد و بنابراین برای ارزیابی درست زمان و چگونگی پایان جنگ باید موارد فوق درباره هر دو طرف جنگ در نظر گرفته و سنجیده شود. به رغم این که احساسات نقش موثری در تصمیم‌گیری کنش‌گران در عرصه بین‌المللی دارند، و لزوماً همه تصمیمات

دولت‌ها عقلانی نیستند، اما پژوهش‌گران عرصه راهبردی ناگزیر به بررسی عقلانی جنگ هستند و با ارزیابی عقلانی سود و زیاد گزینه صلح انتخاب و به جنگ پایان داده می‌شود.

## اهداف جنگ: سازگاری و تعارض

جنگ به خودی خود ارزش ذاتی ندارد و در زمره اهداف دولت‌ها به شمار نمی‌آید. جنگ در رده ابزارهای سیاست برای رسیدن به اهدافی است که کنش‌گران در عرصه بین‌المللی به دنبال آن هستند. این اهداف چیست و جنگ چگونه می‌تواند موجب تحقق آنها شود؟ یا اهداف در پایان جنگ چه نقشی دارند؟ در روابط بین‌الملل برای دولت‌ها چهار هدف کلی در نظر گرفته می‌شود: تأمین امنیت، کسب قدرت، افزایش ثروت و تعمیق و گسترش ارزش‌ها که از آنها به اختصار با عنوان امنیت، قدرت، ثروت و هویت یاد می‌شود (ن.ک: جکسون و سورنسون، ۱۳۸۳). همه این اهداف نسبی، پیچیده و بینادهنی هستند، اما در مقایسه با یکدیگر، اهداف معطوف به ثروت، قدرت و امنیت نسبت به اهداف هویت‌محور ملموس‌تر هستند. سازش و پایان دادن به جنگ‌های معطوف به ثروت به مراتب راحت‌تر از جنگ‌های معطوف به ارزش‌ها و هویت‌ها است. اهداف هویت‌محور ایدئولوژیک‌تر هستند و نگرش دوگانه حق و باطل در آنها شدیدتر و سازش به مراتب سخت‌تر است. در حالی که در اهداف ملموس و فیزیکی، سازش سهل‌تر است و دولت‌ها می‌توانند در یک فرایند چانه‌زنی دیپلماتیک به توافق نسبی برسند. در این نوع جنگ‌ها دستاوردها و هزینه‌های جنگ نسبتاً آشکارتر است و دولت‌مردان با ارزیابی و سنجش آنها می‌توانند سیاست‌ها و راهبردهای کشور را تغییر داده و به سوی توافق با دولت‌های متخاصم پیش بروند.

اهداف جنگ از نظر میزان اهمیت، به اهداف حیاتی، اهداف مهم و اهداف معمولی تقسیم می‌شوند. دولت‌ها بر اساس میزان اهمیتی که به منافع و اهداف مورد نظر قایل‌اند در آن هزینه می‌کنند. تمامیت سرزمینی و حاکمیت ملی از جمله اهداف حیاتی کشورها به شمار می‌آید که دولت‌ها کوچک‌ترین تمایلی به واگذاری آن ندارند و هر



چند این نوع جنگ‌ها ممکن است به دلیل قدرت مطلق طرف مقابل به آتش‌بس منجر شود، اما به سازش و مصالحه منتهی نمی‌شود. ما به‌ازای بیرونی اندکی برای تمامیت سرزمینی و حاکمیت ملی کشورها وجود دارد تا دولت‌مردان بتوانند واگذاری آن را توجیه نمایند و برای مردم کشورشان متقاعدکننده باشد.

گسترش قدرت ملی، تأمین نیازهای اساسی جامعه، گسترش ارزش‌های جامعه در جوامع دیگر از جمله اهداف مهمی است که دولت‌ها می‌کوشند به طرق و راهبردهای گوناگون نسبت به تأمین آنها اقدام کنند. جنگ یکی از این راهبردها است. در طول تاریخ، جنگ‌های متعددی برای تأمین این نوع اهداف و منافع به وجود آمده است. در این نوع جنگ‌ها امکان مصالحه به مراتب بیشتر از مصالحه و سازش در جنگ‌هایی است که به منظور تأمین منافع و اهداف حیاتی کشورها جریان دارند. اهمیت کم آنها، نمی‌تواند هزینه سنگین جنگ را توجیه کند. ملت‌ها این نوع جنگ‌ها را غیرعقلانی دیده و حاضر به تحمل هزینه‌های جنگ نیستند. بسیج توده‌ها برای حمایت از تداوم جنگ و تحمل هزینه‌های آن سخت‌تر است (اوئن، ۱۳۸۵: ۲۴۲-۱۷۳).

در اهداف معمولی، همانند منافع تجاری و سرمایه‌گذاری‌های اقتصادی سازش میان کشورها سهل‌تر و حساسیت‌ملتها و دولت‌ها در این موارد اندک است. دولت‌مردان می‌توانند از طریق ساز و کارهای دیپلماتیک نسبت به حل و فصل اختلافات و رفع تعارضات اقدام کنند. غالباً این نوع اهداف به جنگ منجر نمی‌شوند و اگر در مواردی چنین شود، سازش میان طرف‌های درگیر برای پایان دادن به جنگ ساده‌تر است. هرچند نباید از اصل سرایت منازعات و برسازای هویت‌ها در فرایند جنگ غفلت کرد. جنگ‌ها بعد از شروع، جدا از منشاء و مبدأ جنگ، خود به عاملی برای شکل دادن به هویت‌ها و مناسبات جدید میان کشورها تبدیل می‌شوند.

موضوع پایانی در مورد اهداف جنگ این است که آنها اموری یکسان و ثابت نیستند. اهداف جنگ به طبع اجتماعی و برساخته بودن در حال تغییر و تحول هستند. به میزانی که نگرش، راهبرد و محاسبات دولت‌مردان از امور تغییر می‌کند، اهداف جنگ و ارزش و اهمیت آنها تغییر یافته و سمت و سوی دیگری می‌گیرند.



## وضعیت نظامی و عدم اطمینان به پیروزی‌ها

میدان جنگ، بارزترین نماد تراز قدرت طرف‌های درگیر در جنگ است. وضعیت میدان نبرد نمادی از قدرت دولت‌ها و توان‌مندی آنها در بهره‌گیری از انواع قدرت و مولفه‌های موثر در آن است. در میدان نبرد، قدرت دولت‌ها تبلور یافته و معنی می‌شود. تبدیل قدرت از نوعی به نوع دیگر در این عرصه اتفاق می‌افتد. قدرت اقتصادی، انسانی، سازمانی، ایدئولوژیک و ... به قدرت نظامی تبدیل شده و دشمن را وادار می‌کند تا از انجام عملی خودداری کرده یا طبق خواسته دولت پیروز عمل نماید. میدان جنگ پرده عینی نمایش قدرت دولت‌های درگیر است (Gray, 2007: Ch. 3).

در میدان جنگ، موضع نظامی دو طرف اهمیت کلیدی دارد. این که کدام یک از طرفین در موضع تهاجمی و کدام در موضع تدافعی قرار دارد؟ روند تحولات نظامی به نفع کدام یک از آنها است؟ عملیات‌های نظامی آنها چقدر با موفقیت‌ترین است؟ آیا تلاش‌های نظامی آنها موجب پیروزی راهبردی شده یا در سطح تاکتیکی باقی مانده است و تأثیری بر ثقل توان‌مندی نظامی آنها نگذاشته و تغییری در اراده طرف مقابل برای پذیرش برتری نظامی ایجاد نکرده است؟ در میدان نبرد راهبرد هجومی به معنای این است که کشور از نظر نظامی در وضعیت بهتری قرار دارد. هر چه عملیات‌های تهاجمی با پیروزی همراه شود و دستاوردهای تعیین‌کننده در به هم‌زدن وضع موجود به نفع کشور مهاجم داشته باشد و این پیروزی‌ها در مدت زمانی کوتاه و با هزینه کم به دست آید و به صورت مستمر و با اطمینان بیشتری تحقق یابد، چشم‌انداز مناسب‌تری برای پیروزی طرف مهاجم وجود دارد (یزدان‌فام، ۱۳۸۲: ۲۳-۸). البته این وضعیت لزوماً به معنای پایان جنگ و پیروزی طرف مهاجم نیست. پتانسیل استمرار راهبرد تهاجمی نقش تعیین‌کننده‌ای در تداوم این روند دارد. چرخه پیروزی‌ها به چه صورت است و چقدر تداوم می‌یابد؟ در جنگ ایران و عراق هر دو کشور در دوره‌هایی از جنگ در وضعیت هجومی قرار داشتند، اما پیروزی‌های به دست آمده به جای این که موجب قدرت‌گیری آنها شود، مولفه‌های جدیدی را ایجاد کرد که به تضعیف توان تهاجمی آنها منجر شد



و پتانسیل آنها را برای تداوم راهبرد تهاجمی کم‌رنگ و قدرت طرف مقابل را برای دفاع و تحمیل شکست برای نیروی مهاجم افزایش داد (ترفتون و ایشروود، ۱۳۸۸: ۲۱۰-۲۰۳). مهم این است که هر دو طرف متوجه شوند که راهبرد تهاجمی و میزان دستاورد و چرخه پیروزی‌شان قابل اطمینان نیست. ممکن است بر اثر ورود یک مولفه تأثیرگذار دیگر، نوار پیروزی‌ها قطع و هزینه‌های جنگ بار دیگر بیشتر از دستاوردهای آن باشد. عدم اطمینان به تداوم پیروزی‌ها نقش تعیین‌کننده‌ای در پایان جنگ دارد.

### اراده معطوف به تداوم یا پایان جنگ

توان و روحیه جنگی یکی از پارامترهای موثر در تداوم و پایان جنگ است. اراده دو طرف برای تداوم یا پایان جنگ نشان‌دهنده برداشت آنها از وضعیت میدان جنگ، مولفه‌های قدرت و چشم‌انداز جنگ است. برخلاف نگرش اثبات‌گرایان، برداشت و اراده دولت‌مردان و فرماندهان جنگ در معنا بخشیدن به عوامل فیزیکی و مادی جنگ و کاربست آنها در تداوم یا پایان دادن به جنگ بسیار موثر است. هر چند ممکن است این برداشت با واقعیت تطبیق نکنند، اما نقش کلیدی در سیاست، راهبرد و اقدام آنها در جنگ دارد. برداشت نیروها، فرماندهان و رهبران سیاسی از اهداف جنگ، روند و چشم‌انداز آن نقش تعیین‌کننده‌ای در تداوم و پایان جنگ دارد. زمانی که نیروهای رزمنده، فرماندهان نظامی و رهبران سیاسی اراده خود را برای تداوم جنگ از دست می‌دهند، جنگ ناگزیر پایان می‌گیرد.

تضعیف روحیه و اراده کنش‌گران موثر در جنگ می‌تواند ناشی از روند منفی تحولات جنگ، ناهم‌خوانی اهداف و دستاوردهای جنگ، افزایش هزینه‌های تداوم جنگ، عملیات روانی طرف‌های مقابل، بروز تعارض و اختلاف در اردوی خودی و ... باشد. کاهش روحیه و اراده معطوف به پیروزی در جنگ می‌تواند زمینه اقدامات موقت و مقطعی برای پایان دادن به جنگ شود. این نوع اقدامات حتی ممکن است در ظاهر قوی‌تر و شدیدتر از اقدامات معمولی جنگ باشد، اما در واقع کوششی برای مخفی



کردن کاهش روحیه جنگی است. برای نمونه، تشدید بمباران‌ها در اواخر جنگ ویتنام نمادی از ناامیدی به پیروزی و تمایل آمریکا در پایان دادن به جنگ بود که با تشدید عملیات نظامی تلاش می‌شد این وضعیت آشکار نشود و به افزایش خواسته‌های طرف مقابل نینجامد.

## افکار عمومی و گفتمان ضد جنگ

وضعیت اجتماعی از طرق گوناگون بر اراده و توان دولت بر تداوم یا پایان جنگ تأثیر می‌گذارد. در جنگ‌های مدرن معاصر، مردم در روند جنگ نقش تعیین‌کننده‌ای دارند. آنها بار اصلی جنگ را بر دوش کشیده، هزینه‌های آن را تقبل کرده یا به دنبال دستاوردهای آن هستند. تا زمانی که مردم به ضرورت تداوم جنگ متقاعد نشده‌اند ادامه آن بسیار سخت و دشوار است. این موضوع در نظام‌های دموکراتیک به مراتب تعیین‌کننده‌تر از نظام‌های غیردموکراتیک است. در نظام‌های دموکراتیک، نقش مردم در حکومت‌داری بسیار زیاد است و معمولاً از طریق رسانه‌ها، احزاب سیاسی، انجمن‌های صنفی و انتخاب زمامداران اعمال می‌شود. در این جوامع، زمامداران نمی‌توانند بدون توجه به نگرش‌ها و گرایش‌های مردم، سیاست‌هایی را اتخاذ و برای مدتی طولانی به آنها تداوم ببخشند (Jabri, 2006: 47-64). مسایل ریز و درشت سیاست در بین مردم، رسانه‌ها و احزاب موافق و مخالف بحث و مورد نقد و ارزیابی قرار می‌گیرد. رسانه‌های گروهی به گفتمان‌ها و فضای عمومی جامعه شکل داده و افکار عمومی را هدایت می‌کنند (در مورد ماهیت و شکل‌گیری افکار عمومی ر.ک: پرایس، ۱۳۹۰). آنها گفتمان‌های هم‌سو با جنگ یا در تعارض با آن را شکل داده، تقویت کرده و به گفتمان مسلط در جامعه تبدیل می‌کنند. رشد، تقویت و تسلط گفتمان ضد جنگ در جامعه راه را برای پایان دادن به جنگ اجتناب‌ناپذیر می‌کند. تداوم و پایان جنگ مشخصاً در انحصار فرماندهان جنگ و دولت‌مردان عرصه سیاست نیست. آنها به حمایت‌های اجتماعی از روند جنگ نیاز دارند و نمی‌توانند بی‌توجه به آن، سیاست‌های مورد نظر خود را اتخاذ کرده و به پیش ببرند. به رغم این که آنها در شکل دادن به افکار عمومی



نقش اصلی را دارند، اما امکان پایان جنگ زمانی افزایش می‌یابد که قدرت دولت مردان برای جلب حمایت افکار عمومی از جنگ تضعیف شده و حمایت عمومی از تداوم آن به حداقل برسد.

در هر کدام از جوامع درگیر جنگ، گفتمان‌های مختلف موافق و مخالف جنگ وجود دارد. مهم موقعیت گفتمان جنگ و ضدجنگ در مقام حمایت و تصمیم‌گیری است. گفتمان ضد جنگ در میان مردم و جامعه کارشناسی و تصمیم‌گیری چه جایگاهی دارد؟ گفتمان‌ها نظام‌های ثابت فکری و نگرشی نیستند. آنها متأثر از روند تحولات مادی و معنایی تغییر کرده و موقعیت خود را تقویت کرده یا از دست می‌دهند. رشد گفتمان ضدجنگ در میان مردم، مسئولان و رزمندگان، اراده معطوف به تداوم جنگ را تضعیف کرده و با دریغ کردن حمایت مردم از تداوم جنگ مقامات تصمیم‌گیرنده را به عقب‌نشینی وادار می‌کند. در زمان جنگ دولت‌ها معمولاً تمایلی به رشد گفتمان ضدجنگ ندارند و با امنیتی کردن موضوع می‌کوشند مانع از رشد آن بشوند یا در مقابل با حماسی کردن جنگ و تقدس بخشیدن به آن می‌کوشند گفتمان جنگ را تقویت کرده و حمایت جامعه را از روند جنگ کسب نمایند. در چنین شرایطی معمولاً گفتمان ضدجنگ به صورت غیررسمی و زیرزمینی فعالیت کرده و رشد می‌کند. تقویت و تسلط گفتمان ضدجنگ در افکار عمومی می‌تواند پایانی بر حمایت افکار عمومی از جنگ باشد و پیش‌روی آن در حوزه‌های رسمی و تصمیم‌گیری راه را برای تغییر سیاست‌های جنگی فراهم سازد (در مورد مفهوم گفتمان و رویکردهای اساسی آن نک: یورگنس و فلیپس، ۱۳۹۱).

### شرایط اقتصادی کشور

قدرت نظامی دولت‌ها جدا از مولفه‌های درون سازمانی به شدت تحت تأثیر قدرت اقتصادی، علمی و فناوری کشورها است. به طور مشخص کشورهایی که از قدرت علمی و اقتصادی زیادی برخوردار هستند، قدرت نظامی قابل توجهی دارند یا به صورت بالقوه می‌توانند به چنین قدرتی برسند. چنین قدرتی پایدار، همه‌جانبه و

عموماً قائم به ذات است. البته این گزاره به معنی این نیست که کشورهای فاقد قدرت اقتصادی و علمی نتوانند، به قدرت نظامی دست یابند. برخی از دولت‌ها با تخصیص توان کشور به نیروهای مسلح به صورت تک‌بعدی در حوزه نظامی پیشرفت می‌کنند و صاحب قدرت نظامی قابل توجهی می‌شوند، اما عموماً این نوع قدرت‌ها تک‌ساختی بوده و به شدت آسیب‌پذیر هستند.

قدرت نظامی دولت‌ها به شدت از قدرت اقتصادی و علمی آنها متأثر است. قدرت اقتصادی برای دولت‌ها این امکان را فراهم می‌آورد تا ماشین نظامی قدرت‌مندی را سامان داده و جنگ مدرن و پیشرفته‌ای را علیه دشمنان خود تدارک ببینند. اقتصادهای قدرت‌مند نه تنها نیروهای مسلح را به خوبی پشتیبانی می‌نمایند، بلکه چرخ اقتصاد جامعه را به خوبی به گردش درآورده و نیازهای مردم را برطرف و آنها را در حمایت از جنگ استوارتر می‌نماید. تضعیف توان اقتصادی کشور عملاً موجب کاهش قدرت نظامی در میدان‌های جنگ می‌شود. در طول جنگ نیاز نظامی کشورها افزایش یافته و هزینه‌های آنها به چندین برابر زمان صلح می‌رسد. ناتوانی دولت در تأمین این نیازها مانعی جدی در انجام کارویژه‌های نیروهای مسلح شده و به تضعیف موقعیت آنها در میدان جنگ منجر می‌شود (Howell, 2011).

تضعیف یا تقویت توان اقتصادی دولت‌ها در زمان جنگ جدا از عوامل داخلی به شدت تحت تأثیر مناسبات خارجی کشورها می‌باشد. کشورهای دیگر می‌توانند با حمایت‌های اقتصادی، کمک‌های مالی و تسلیحاتی، قدرت اقتصادی یک کشور را در جنگ افزایش داده یا با قطع کمک‌ها و مناسبات اقتصادی و اعمال تحریم فروش تسلیحات و تجهیزات مورد نیاز کشور آن را در وضعیت بسیار مشکلی قرار دهند. کشورهای دیگر در تقویت و تضعیف قدرت اقتصادی و در نتیجه قدرت نظامی کشورها نقش تعیین‌کننده‌ای دارند و رفتار آنها می‌تواند در پایان دادن به جنگ موثر باشد. بررسی شاخص‌های کلان اقتصادی کشور این امکان را فراهم می‌آورد تا وضعیت اقتصادی طرف‌های جنگ نسبت به هم‌دیگر و دوره‌های قبل، ارزیابی و سنجیده شود. این وضعیت، محدودیت‌ها



و توان‌مندی آنها را در تخصیص منابع به جنگ مشخص می‌سازد. بدتر شدن وضعیت اقتصادی، ناگزیر زمام‌داران را به تجدید نظر در خصوص اصل تداوم جنگ و هزینه‌های آن وادار می‌کند.

تأمین منافع اقتصادی طرف تأثیرگذار جنگ نیز می‌تواند عاملی موثری در پایان جنگ باشد که قاعدتاً بر اساس نظریه انتخاب عقلانی و در قالب اهداف و منافع جنگ قابل محاسبه و ارزیابی است. البته این منافع صرفاً به اهداف و منافع اولیه جنگ محدود نبوده و به تناسب روند جنگ این منافع تغییر یافته و در نهایت بر اساس هزینه / دستاورد جنگ و گزینه‌های پیشنهادی برای مصالحه قابل ارزیابی است.

## موقعیت بین‌المللی طرف‌های جنگ

بر اساس نظریه نواقع‌گرایی، منازعه میان دولت‌ها ناشی از ماهیت آنارشی نظام بین‌المللی است. در نظام بین‌الملل حاکمیتی فراتر از حاکمیت دولت‌ها وجود ندارد. به دلیل ماهیت آنارشی نظام بین‌الملل، در خصوص امنیت ملی دولت‌ها اصل خودیاری حاکم است و آنها ناگزیرند در نهایت برای تأمین امنیت ملی به توان‌مندی‌های خود متکی باشند. در این حالت هر کدام از دولت‌ها می‌کوشند با اتکا بر توان‌مندی‌های خود امنیت ملی کشور را تأمین کرده و از عملی شدن تهدیدهای موجود و احتمالی علیه‌شان جلوگیری به عمل آورند (Waltz, 1979). در قالب چنین نگرشی، قدرت ملی هر کشوری در داخل آن کشور است. عرصه بین‌المللی عرصه معمای امنیت، تعارض و منازعه است. دوستی‌ها و دشمنی‌ها بر اساس منافع شکل گرفته، تداوم یافته یا تغییر می‌کنند.

با وجود این، دولت‌ها می‌توانند با تنظیم روابط و اعمال دیپلماسی حساب‌شده و ماهرانه، قدرت ملی خود را تقویت کرده و از فرصت‌ها و توان‌مندی‌های بین‌المللی و کنش‌گران دیگر در راستای اهداف و منافع ملی خود بهره‌برده و بر توان خود بیافزایند. همان‌گونه که واقع‌گرایان کلاسیک معتقدند (See Williams, 2005) دیپلماسی یکی از شیوه‌های بسیار مرسوم در حل و فصل منازعه و تأمین منافع ملی است. اتحادها و



۲۰

سال دوم  
شماره ۵  
بهار ۱۳۹۲

ائتلاف‌ها یکی از شیوه‌های کلاسیک منبع قدرت در عرصه بین‌المللی به شمار می‌آید. بلوک‌بندی قدرت در عرصه بین‌المللی، تحت‌الحمایه قدرت‌های بزرگ بودن، تشکیل هم‌بودهای امنیتی<sup>۱</sup> از شیوه‌های دیگری هستند که در نظام بین‌الملل مرسوم بوده است (Adler and Barnett, 1998: 395-6). همه این موارد را می‌توان در مفهومی به نام جایگاه بین‌المللی دولت‌ها توصیف و تشریح کرد.

جایگاه بین‌المللی دولت‌ها ممکن است از جنس اتحادها و ائتلاف‌های نظامی-امنیتی، سیاسی-دیپلماتیک، اتحادیه‌های تجاری و اقتصادی، بلوک‌بندی‌های ایدئولوژیک باشد. پیوند دولت‌ها در درون این نوع بلوک‌بندی و اتحادها ممکن است سست یا سفت باشد. هر چه پیوندها عمیق، همه‌جانبه و پایدار باشد، قدرت حاصل از جایگاه بین‌المللی، زیاد خواهد بود. در همین حال ممکن است این پیوندها در درون اتحادهای مرسوم بین‌المللی نبوده و در قالب روابط نزدیک دوجانبه شکل‌گیرد. چیزی که اهمیت دارد میزان هم‌سویی منافع در برابر جنگ و شکل‌گیری آن برای مقابله با تهدیدات ناشی از جنگ است. دولت‌ها چه میزان حاضرند برای مقابله با تهدیدات جنگ با یکی از طرف‌های آن همراهی و با طرف دیگر مقابله بکنند. میزان هم‌سویی در اهداف، میزان کمک‌های مالی، اقتصادی، نظامی و سیاسی دیپلماتیک به طرف‌های درگیر در جنگ، سطح همکاری میان آنها شاخص‌هایی هستند که میزان و چگونگی حمایت دولت‌ها از طرف‌های درگیر در جنگ را نشان می‌دهند. مداخله در جنگ به نفع یکی از طرف‌های منازعه، اوج نارضایتی از روند موجود و همراهی با یکی از آنها است که می‌تواند به پایان جنگ منجر شود. این حمایت هر چقدر از حوزه دیپلماتیک و اقتصادی به سوی حوزه نظامی و تسلیحاتی متمایل شود و از حالت پنهان به سمت کمک‌های آشکار سوق یابد، نشان دهنده افزایش تمایل مداخله به نفع یکی از طرف‌های جنگ است (MacQueen, 2012: 8). در این وضعیت، روند امور به نفع یکی و به ضرر دیگری رقم خورده و چشم‌انداز ناامیدکننده‌ای برای جنگ رقم می‌زند که در مبحث بعدی به آن پرداخته می‌شود.



## موازنه ناهمگون قدرت و چشم‌انداز مبهم جنگ

در فرایند تصمیم‌گیری برای پایان جنگ، دولت‌مردان نه تنها ناگزیر به ارزیابی گذشته و وضعیت کنونی و مولفه‌های موثر در جنگ هستند، بلکه باید با بررسی گزینه‌های پیش‌رو، سناریوهای احتمالی مختلف و مزایا و معایب هر کدام از آنها، تصویری از جنگ در آینده ترسیم نمایند. هزینه‌ها و دستاوردهای فعلی جنگ بخشی از آن است و ادامه آن در آینده بخش دیگری از هزینه‌ها و دستاوردهای جنگ را رقم می‌زند. چشم‌انداز مناسب برای طرف‌های جنگ آنها را به تداوم جنگ تشویق کرده و امید به پیروزی، تحمل ناملايمات و هزینه‌های جنگ را سهل‌تر و راه رسیدن به توافق را سخت‌تر می‌کند. دولت‌ها زمانی به پایان جنگ رضایت می‌دهند که امیدی به پیروزی نداشته یا هزینه آن را چنان زیاد برآورد می‌کنند که تحمل‌اش غیرمنطقی باشد. امید به پیروزی یکی از مهم‌ترین مولفه‌های تاثیرگذار در تداوم جنگ است (Rousseau, 1998).

جنگ نه هدف بلکه ساز و کاری برای تأمین هدف است. تداوم جنگ و حمایت مردمی از آن زمانی میسر است که چشم‌انداز قابل قبولی از آن ارائه شود. بسیج توده‌ها برای حمایت از جنگ زمانی امکان‌پذیر است که آنها متقاعد شوند جنگ با پیروزی و در یک دوره زمانی معقول پایان می‌گیرد. تداوم جنگ بدون امید به پیروزی موجب تحلیل روحیه مردم و تضعیف توان نظامی کشور است. در همین حال، این مولفه در شرایطی که کشوری در وضعیت تهاجمی قرار دارد بیشتر تأثیر می‌گذارد. دفاع از وطن خود به خود هدفی مثبت است و تداوم آن هر چند طولانی هم باشد، برای مردم و دولت‌مردان و رزمندگان قابل قبول است، اما وقتی کشوری در وضعیت تهاجمی قرار دارد و دنبال کسب اهداف غیردفاعی است، چشم‌انداز امیدوارکننده برای تداوم جنگ بسیار تعیین‌کننده است. در صورت از بین رفتن امید به پیروزی و چشم‌انداز مثبت برای پایان گرفتن جنگ، قدرت بسیج امکانات برای تداوم جنگ به شدت آسیب دیده و بستری برای پایان دادن به جنگ فراهم می‌شود (Kage, 2006: 4-7).

چشم‌انداز جنگ تحت تأثیر روند جنگ و موقعیت هر کدام از طرف‌های رقیب





شکل می‌گیرد. روند جنگ نشان می‌دهد که در صورت تداوم جنگ موقعیت هر کدام از دولت‌های رقیب ممکن است به چه صورت باشد. فردا برآیند سیاست‌ها و رفتار دیروز و امروز کنش‌گرانی است که در تعامل با هم کار کرده و اهداف خود را پیش‌برده و به دنبال تأمین آن هستند. چشم‌انداز جنگ نه صرفاً متأثر از وضع موجود بلکه به شدت تحت تأثیر روند تحولات جنگ از ابتدای شکل‌گیری آن است. در حال حاضر ممکن است کشوری در موقعیت برتر قرار گرفته باشد، اما روند جنگ نشان می‌دهد این وضع قابل دوام نیست و اطمینان زیادی برای حفظ برتری و کسب موفقیت راهبردی و تعیین‌کننده وجود ندارد. از این وضعیت که می‌توان به آن عنوان موازنه ناهمگون قدرت داد، امکان پایان جنگ بیشتر است.

## تغییر زمین بازی و جایگزین‌های قابل قبول

برقراری موازنه بین طرف‌های جنگ به معنی بروز نوعی بن‌بست در جنگ و چشم‌انداز آن است. در این نوع موازنه، جنس، دوام و حوزه قدرت طرف‌های رقیب با هم متفاوت است. برتری یکی از طرف‌های جنگ به حدی نیست که پیروزی مداوم و قاطع آن را تضمین کند. در همین حال اطمینانی نسبت به تداوم این برتری وجود ندارد و ممکن است به مرور وضعیت به نفع طرف مقابل تغییر یابد. هر چند خود این تغییر نیز قاطع نخواهد بود. برتری قدرت در میان آنها موقتی و کم‌تأثیر است.

پرسش کلیدی این است که آیا شکل‌گیری این وضعیت ضرورتاً می‌تواند به پایان جنگ منجر شود؟ بررسی‌های تجربی و ارزیابی موارد مشابه نشان دهنده آن است که پیدایش این وضعیت در اولین مرحله به تداوم بحران منجر شده و فرصت مناسبی برای مداخله کنش‌گران دیگر فراهم می‌کند. اگر این مداخله از نوع نظامی و قاطع باشد، دو وضعیت متفاوت شکل می‌گیرد. وضعیت نخست بر هم خوردن موازنه و افزایش احتمال پیروزی یکی و شکست کشور مقابل است. وضعیت دوم، تحریک کنش‌گران ثالث و مداخله متقابل آنها به نفع کشور تضعیف شده است که در نتیجه آن سطح و طرف‌های منازعه افزایش می‌یابد. اما اگر مداخله‌ای صورت نگیرد یا مداخله از نوع



فشار متوازن برای پایان دادن به جنگ باشد، احتمال پایان جنگ افزایش می‌یابد و اگر این فشار با ارائه گزینه‌های شرافتمندانه دیپلماتیک همراه باشد، احتمال آن بار دیگر بیشتر می‌شود. به این صورت ساز و کار نظامی جای خود را به ساز و کارهای مسالمت‌آمیز اختلافات داده و دیپلمات‌ها جایگزین افسران نظامی می‌شوند.

ارائه جایگزین‌ها ممکن است از سوی دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی باشد. در سه دهه گذشته نقش سازمان ملل متحد در این زمینه به شدت افزایش یافته و شورای امنیت با مداخله در منازعات بین‌المللی می‌کوشد، طرفین منازعه را به حل و فصل اختلافات از طرق مسالمت‌آمیز دعوت کند. در مواردی که موضوع منازعه در شورای امنیت سازمان ملل طرح شده و در قالب فصل ۷ منشور به عنوان تهدیدی علیه صلح و امنیت بین‌المللی تلقی می‌شود، جایگزین ارائه شده از ضمانت اجرایی قابل توجهی نیز برخوردار می‌شود. در چنین مواردی مصالحه کشورها و پایان دادن به جنگ سرعت بیشتری می‌گیرد؛ به ویژه اگر بی‌توجهی به آن با پیامدهای ناگواری نیز همراه باشد (برای نمونه نک: هدایتی خمینی، ۱۳۷۰).

اساس این روند بر محاسبه عقلانی هزینه‌ها و دستاوردهای جنگ و گزینه‌های جانشین احتمالی آن استوار است. در این روند نه تنها هزینه‌ها و دستاوردهای بالفعل لحاظ می‌شود، بلکه هزینه‌ها و دستاوردهای بالقوه گزینه فعلی و گزینه‌های جانشین احتمالی نیز لحاظ می‌شود. معمولاً دولت‌ها محاسبه دقیقی از این هزینه‌ها و دستاوردها در دست ندارند و محاسبات آنها نه بر اساس اعداد و ارقام، بلکه بیشتر بر پایه نگرش و برداشت زمامداران صورت می‌گیرد. تصمیمات اتخاذ شده ممکن است بیش از این که بر پایه محاسبات دقیق و واقعی باشد بر اساس خلیقیات احساسی اتخاذ شوند. بررسی‌های تجربی نشان می‌دهد که روندهای تصمیم‌گیری به رغم محاسبه‌گری چندان هم عقلانی نیستند و انسان‌ها و امور انسانی همواره در محاسبه امور به خطا می‌روند و مواردی را لحاظ می‌کنند که با عقل محاسبه‌گر همخوانی ندارد (مارش و استوکر ۱۳۷۸: ف ۴). با وجود این، حسابگری اساس تصمیم‌گیری‌ها در دولت‌ها است و روند آن با توجه به ویژگی‌های فردی، فکری و سیاسی آنها متفاوت است. اما به شکل عادی می‌توان آن را در قالب روند تعیین اهداف، طراحی و توسعه راهبرد، آزمون

و اجرای آن و در نهایت ارزیابی دستاوردها و میزان موفقیت آن طرح و ترسیم کرد (Herman, Frost and Kurz, 2009: 14).

## سطوح و ابعاد تحلیل

ارائه چهارچوب مطالعاتی برای مطالعه پایان جنگ، بدون اشاره به سطوح و ابعاد تحلیل نمی‌تواند کامل باشد. سطح تحلیل، یک بحث روش‌شناختی است و بر اساس حوزه جمع‌آوری داده‌ها و تحلیل آنها آشکار می‌شود. به طور کلی در پدیده‌های سیاسی و بین‌المللی سه سطح فردی، دولتی و بین‌المللی در نظر گرفته می‌شود. کنت والتز در سه سطح نظام بین‌الملل، دولت و فرد به موضوع جنگ می‌پردازد (Waltz, 1959: 12). در سطح فردی عوامل و ویژگی‌های شخصیتی رهبران، در سطح کشوری ویژگی‌ها و عوامل دولت ملی و در سطح بین‌المللی ساختار نظام بین‌الملل، کنش‌گران جهانی و دولت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای موثر در پایان جنگ مورد بررسی و ارزیابی قرار می‌گیرد (Diez, et al. 2012: 15-16). در همین حال در مسایل نظامی و در جنگ‌ها با توجه به میزان اهمیت اقدامات و پدیده‌های سیاسی و تأثیرگذاری‌شان بر امور دیگر سه سطح تاکتیکی، عملیاتی و استراتژیک مطرح می‌شود. در این نگرش رویدادها و تصمیمات استراتژیک یا راهبردی اهمیت بسیار زیادی نسبت به دو سطح دیگر دارند (Dunn, 1996).

در درون سطح ملی یا دولتی، سطوح دیگری نیز مطرح است. سطح فردی، سازمانی و گروهی، حکومتی، محلی و کشوری از جمله آنها است. در هر کدام از این سطوح، موضوع مورد مطالعه از ابعاد مختلف سیاسی، نظامی، اقتصادی، اجتماعی، حقوقی، زیست محیطی، فنی و... و با استفاده از علوم متفاوت قابل طرح و بررسی است. طبیعتاً در حالی که در سطح فردی یافته‌های روان‌شناسی می‌تواند بیشتر مفید باشد، در سطح گروهی و اجتماعی، این علوم اجتماعی است که اولویت دارد. روش‌ها و یافته‌های علوم اجتماعی برای تجزیه و تحلیل نگرش‌ها، گفتارها و رفتارهای گروه‌ها، احزاب و اقشار، بسیار کارآمدتر از روش‌ها و یافته‌های علوم دیگر است.



در بحث پایان جنگ، در سطح فردی نقش رهبران کشورها بسیار برجسته است. رهبران در شکل دادن به سیاست‌ها و تصمیمات کلان کشورها نقش اساسی دارند. برداشت آنها از اهداف، اولویت‌ها، توان‌مندی‌ها، آلترناتیوها و روند جنگ در تداوم و پایان آن بروز و ظهور می‌یابد. رهبران معناکننده همه مولفه‌های قدرت در عالم تصمیم‌گیری بوده و عموماً تصمیم‌گیرنده نهایی در جنگ به شمار می‌آیند. ویژگی‌های شخصیتی، جهان‌بینی و برداشت‌های رهبران از عالم سیاست و موضوع مورد مطالعه نقش کلیدی در پایان جنگ دارد (Nye, 2008: 305).

در سطح گروهی توجه اصلی به کنش‌گران جامعه مدنی است. گروه‌های قومی و مذهبی، احزاب و جناح‌های سیاسی، اقشار و طبقات اجتماعی در سطح گروهی مورد مطالعه و ارزیابی قرار می‌گیرند. نقش آنها در شکل‌گیری تحولات و سیاست‌های جامعه از جمله جنگ قابل انکار نیست. حمایت آنها از تداوم و پایان جنگ نقش موثری در متقاعد کردن رهبران دارد. آنها در میان توده‌های مردم و حکومت قرار دارند. در شکل دادن به افکار عمومی و جابجایی قدرت و گفتمان‌ها در جامعه می‌توانند نقش موثری ایفا کنند. حمایت و پشتیبانی آنها از گفتمان پایان جنگ، تصمیم‌گیرندگان را در مسیر متفاوتی قرار می‌دهد. دولت‌مردان در جوامع مردم‌سالار نمی‌توانند نسبت به موقعیت و نظرات گروه‌های قومی و مذهبی و احزاب سیاسی بی‌تفاوت باشند (Barbera, 1998).

در سطح بین‌المللی، ساختار نظام بین‌الملل مهم‌ترین مولفه‌ای است که نواقع‌گرایان طرح می‌کنند. از نظر آنها منازعه، نتیجه اجتناب‌ناپذیر ساختار آناشسی نظام بین‌المللی است (Waltz, 1979). در کنار ساختار نظام بین‌المللی توزیع قدرت، کنش‌گران اصلی، قواعد و هنجارهای بین‌المللی، رویکرد قدرت‌های بزرگ مهم‌ترین مولفه‌هایی هستند که باید در این سطح بررسی شوند. صاحب‌نظران روابط بین‌الملل به دلیل افزایش میزان تأثیرگذاری کشورهای هم‌جوار بر روند تحولات، سطح بین‌المللی را در دو سطح منطقه‌ای و جهانی بررسی می‌کنند. در سطح منطقه‌ای بیشتر کشورهای منطقه، نظام امنیتی، کنش‌گران غیردولتی منطقه‌ای مد نظر است. در سطح جهانی دولت‌های بزرگ و سازمان‌های بین‌المللی مهم‌ترین مولفه‌هایی هستند که بررسی می‌شوند.

## نتیجه گیری

یکی از شیوه‌های ممکن برای ارزیابی پایان جنگ‌ها در هر زمانی توجه به سه اصل و مفهوم کلیدی به نام منافع، ترس و منزلت است که توسعید آنها را طرح کرد و همچنان می‌توانند در تبیین پایان جنگ‌ها مفید و راه‌گشا باشند. این سه اصل صرفاً در خصوص دولت‌های قدرت‌مند نیست بلکه برای دولت‌های ضعیف و شکست خورده نیز مطرح است. این مفاهیم نسبی، پیچیده و ارتباطی، به شکل اجتماعی و بین‌ذهنی شکل می‌گیرند. راهبرد پایان جنگ باید معطوف به این سه اصل باشد: منافع کشور صرفاً با ادامه جنگ تأمین نمی‌شود. تداوم جنگ ممکن است دستاوردهای جنگ را کاهش داده و هزینه‌های آن را افزایش دهد. ترس به معنای تصور وضعیت بدتر در جنگ و از دست دادن فرصت‌ها، دستاوردها و منافع است. ترس از شکست در جنگ مهم‌ترین عاملی است که می‌تواند دو طرف جنگ را بر سر میز مذاکره کشانده و آنها را به پایان جنگ متقاعد کند. ترس امری روانی است که در ویژگی‌های فردی زمامداران و روند تحولات عینی و ذهنی ریشه دارد.

احترام یا منزلت، نشان‌دهنده جنبه‌های غیرمادی رفتار انسان‌ها و دولت‌ها در عرصه اجتماعی است. انسان‌ها صرفاً موجودات ماشینی نیستند که تنها بر اساس سود و زیان قابل مشاهده و سنجش، عمل کنند. احترام به طرف مقابل و حفظ شأن و منزلت آنها راهی برای حفظ پیوندها در بدترین شرایط و بازسازی آن برای کنترل، مدیریت و خاتمه بحران است.

این موارد را می‌توان در قالب میزان سازگاری و ناسازگاری اهداف، وضعیت نظامی دو کشور و چشم‌انداز آن، افکار عمومی و جایگاه گفتمان تداوم جنگ در میان مردم و مسئولین، شرایط اقتصادی و توانایی دولت برای اداره کشور و پشتیبانی قاطع از نیروهای مسلح، موقعیت بین‌المللی طرف‌های جنگ و مواضع قدرت‌های بزرگ در برابر آنها و در نهایت جایگزین‌های احتمالی برای تأمین اهداف و منافع کشور بررسی کرد. مطمئناً ناسازگاری اهداف و منافع، یکی از عوامل موثر در شکل‌گیری و بروز جنگ است. اما این اهداف و برداشت از منافع ممکن است در طول جنگ دگرگون



شود. اگر این دگرگونی با تغییر در ابزارها و شیوه‌های رسیدن به اهداف و منافع نیز همراه باشد، و طرف‌های درگیر در جنگ به این جمع‌بندی برسند که امکان تأمین اهداف و منافع با تداوم جنگ میسر نیست، امکان پایان دادن به جنگ به شدت تقویت می‌شود. عدم حمایت افکار عمومی از تداوم جنگ و فشار کنش‌گران بین‌المللی به ویژه قدرت‌های بزرگ این روند را تشدید کرده و در صورت برخورد مثبت و ارائه جایگزین کم‌هزینه‌تر می‌توان انتظار داشت که جنگ به شکل آبرومندانه‌ای پایان گیرد. بررسی هر کدام از این مولفه‌های در سطوح گوناگون ملی، منطقه‌ای و جهانی می‌تواند چگونگی مطالعه و پایان جنگ‌ها را نشان دهد.



## منابع

- اوئن، جان (۱۳۸۵) «چگونه لیبرالیسم موجب صلح میان مردم‌سالاری‌ها می‌شود»، در آندرو لینکلتر (ویراسته)، **صلح لیبرالی**. ترجمه علیرضا طیب، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ص ۲۴۲ - ۱۷۳.
- برچر، مایکل (۱۳۸۲) **بحران در سیاست جهان: ظهور و سقوط بحران‌ها**، ترجمه میرفردین قریشی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- مارش، دیوید و جری استوکر (۱۳۷۸) **روش و نظریه در علوم سیاسی**، ترجمه امیرمحمد حاجی یوسفی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- پرایس، وینسنت (۱۳۹۰) **افکار عمومی**، ترجمه علی رستمی و الهام میرتھامی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، چاپ دوم.
- ترفتون، کول و کول ایشروود (۱۳۸۸) «صدام و جنگ ایران و عراق»، ترجمه محمود یزدان‌فام، در حسن دری (به اهتمام) **جنگ ایران و عراق: ریشه‌ها و علل وقوع (مجموعه مقالات)**، تهران: مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس.
- جکسون، رابرت و گئورگ سورنسون (۱۳۸۳)، **درآمدی بر روابط بین‌الملل**، ترجمه مهدی ذاکریان و دیگران، تهران: میزان.
- یزدان‌فام، محمود (۱۳۸۲) «جنگ ایران و عراق: پیروزی / شکست»، **فصلنامه نگین ایران**، زمستان، شماره ۷، ص ۲۳-۸.
- هدایتی خمینی، عباس (۱۳۷۰) **شورای امنیت و جنگ تحمیلی عراق علیه ایران**، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۰.
- یورگنس، ماریان و لوئیز فلیپس (۱۳۹۱) **نظریه و روش در تحلیل گفتمان**، ترجمه هادی جلیلی، تهران: نشر نی، چاپ دوم.



- Barbera, Henry (1998) **The Military Factor in Social Change: From Provincial to Political Society**, New Jersey: New Brunswick.
- Brown, Adam David (2008) **Assessing the Bargaining Model of War Termination: An Examination of the Philippine-American War, 1899—1902**, New York: Yale University Press.
- Burger, Gary C. (2005) 'In a World of War, Where Can Peace Be Found?' *New Media Ministries Web*; Available at: [http://www.newmediaministries.org/WarPeace/InaWorldofWar\\_S.html](http://www.newmediaministries.org/WarPeace/InaWorldofWar_S.html)
- Carroll, A. (1969) "How Wars End: An Analysis of Some Current Hypotheses," **Journal of Peace Research**, Vol. 4, P. 295-320.
- Cimbala, Stephen J. (1987) *Nuclear War and Nuclear Strategy*, New York: Greenwood Press.
- Coser, Lewis (1957) 'Social conflict and the theory of social change', **The British Journal of Sociology**, Vol. 8, No. 3, pp. 197-207.
- Diez, Thomas; Ingvild Bode and Aleksandra F. Costa (2009) **Key Concepts in International Relations**, London: Palgrave Macmillan, 4th edn.
- Dunn, Martin (1996) Levels of war: Just as a set of labels? Available at: <http://www.clausewitz.com/>
- Emanuel Adler, Michael Barnett (1998) **Security Communities**, New York: Cambridge University Press.
- Garrard, Mark (2001) 'War Termination in the Persian Gulf: Problems and Prospects', *Aerospace Power Journal*, Fall; Available at: <http://www.airpower.au.af.mil/airchronicles/apj/apj01/fal01/garrard.html>
- Gray, Colin S. (2007) *Fighting talk: forty maxims on war, peace, and strategy*, United States America: Greenwood.
- Howell, Kelly (2011) 'War and economy', *McNair Scholars Journal*, Vol. 15, Article 4; Available at: <http://scholarworks.gvsu.edu/mcnair/vol15/iss1/4/>
- Jabri, Vivienne (2006) 'War, Security and the Liberal State', **Security Dialogue**, Vol. 37(1): 47-64.
- Kage, Rieko (2006) 'War, mobilization, and social learning: Civic engagement in the wake World War II in thirteen countries', USJP Occasional Paper 06-04. Available at: <http://www.wcfia.harvard.edu/us-japan/research/pdf/06-04.kage.pdf>
- MacQueen, Norrie (1012) **Peacekeeping and the International System**, London: Routledge, 2<sup>nd</sup>.
- Mark; Mark and Robert (2009) **Wargaming: For leader's strategic decision making from the battlefield to the boardroom**, New York: McGraw-Hill.
- Massoud, T. George (1996); 'War termination', **Journal of Peace Research**, Vol. 33, No. 4, P. 491-496.



۳۰

سال دوم  
شماره ۵  
بهار ۱۳۹۲





- Moten, Matthew (2010) War Termination, The Proceedings of the War Termination Conference United States Military Academy West Point; Available at: <http://www.cgsc.edu/carl/download/csipubs/WarTermination2010.pdf>
- Mueller, Karl P. (2006) 'Striking first: preemptive and preventive attack in U.S. national security policy', **The RAND Corporation**; Available at: [http://www.rand.org/content/dam/rand/pubs/monographs/2006/RAND\\_MG403.pdf](http://www.rand.org/content/dam/rand/pubs/monographs/2006/RAND_MG403.pdf)
- Rousseau, David L. (1998) 'War, Mobilization, and Democratization: The Experience of Minority Groups', Paper Presented at the Annual Meeting of the International Studies Association; Available at: <http://www.albany.edu/~dr967231/papers/warmob.pdf>
- Sarkees, Meredith Reid (2011) The COW Typology of War: Defining and Categorizing Wars (Version 4 of the Data); Available at: <http://www.correlatesofwar.org/COW2%20Data/WarData20-%20Typology%20of%20war.pdf>
- Tuck, Christopher (2013) **Confrontation, Strategy and War Termination: Britain's Conflict with Indonesia**, England: Ashgate.
- Waltz, Kenneth N. (1959) **Man the State and War**, New York: Columbia University Press.
- Waltz, Kenneth N. (1979) *Theory of international politics*, New York: McGraw Hill.
- Williams, Michael C. (2005) **The Realist Tradition and the Limits of International Relations**, New York: Cambridge University Press.
- Wright, Quincy (1970) 'How hostilities have ended: peace treaties and alternatives', in W. T. R. Fox (ed.) **How wars end**, The Annals of the American Academy of Political and Social Science, Philadelphia: 392: 51-61.